

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«و حكى عن بعض التفصيل بين كل عقد وقع شخصه على وجه المسامحة، و كان الإقدام على المعاملة فيه مبنياً على عدم الالتفات إلى النقص و الزيادة، بيعاً كان أو صلحاً أو غيرهما، فإنه لا يصدق فيه اسم الغبن، و بين غيره.»

نظريه پنجم: تفصيل در معاملات شخصه

بحث در این بود که آیا خيار غبن اختصاص به بيع دارد و یا اینکه در جميع معاوضات ماليه جريان دارد؟ که در مجموع مرحوم شيخ (ره) حدود 5 قول را در مسئله بيان کرده است، که قول پنجم تفصيلی است در بين أنواع معاملات نیست بلکه تفصيل بر روی شخص معامله است، به این بيان که در هر معامله‌ای که در شخص آن معامله، بنای معامله کننده بر مسامحه باشد، یعنی التفاتی به زیاده و نقصان نداشته باشد، در چنین مواردی، چه شخص معامله از قبیل بيع باشد، یا صلح یا إجاره و یا غیر اینها، که در این موارد خيار غبن جريان ندارد، چون مفهوم غبن در اینجا صدق نمی‌کند.

اما در آن معاملاتی که بنا بر مسامحه نیست و مشتری بنا دارد که قیمت واقعی‌ای این جنسی را که از بايع می‌خرد، پرداخت کند و نه بیش از آن و بنای بر إقدام بر زیاده ندارد، در اینجا خيار غبن جريان دارد، چه شخص معامله صلح باشد یا بيع و یا غیر از اینها.

اشکال اول بر نظريه پنجم

مرحوم شيخ (ره) به این تفصيل و قول پنجم دو اشکال کرده‌اند؛ اشکال اول این است که قبول نداریم که عنوان غبن در اینجا صدق نکند، در موردی که معامله کننده بنای بر مسامحه دارد، و لذا ولو بايع بیش از قیمت واقعی از او بگيرد، بر آن معامله اقدام می‌کند، غبن وجود دارد و مفهوم غبن صدق می‌کند.

بله ممکن است که بگوییم که: خيار غبن وجود ندارد، اما مسئله‌ای خيار امر دیگری است، برای اینکه خيار معلق بر عدم علم به غبن است، اما غبن صدق می‌کند و مشتری روی این تسامح اقدام بر غبن کرده است.

اشکال دوم بر نظريه پنجم

اشکال دوم این است که این بيان و استدلال در صورتی درست است که خيار را معلق بر عنوان غبن بدانیم، در حالی که در

روایات و ادله‌ای که داریم، مسئله این چنین نیست و در بین فتاوی فقهاء، متعلق آن مسئله‌ی غبن است، یعنی فقهاء فرموده‌اند که: در جایی که غبن هست، خيار غبن هم وجود دارد.

اما وقتی به ادله‌ی خيار غبن مراجعه می‌کنیم، در آن لغت غبن وجود ندارد، که مثلاً یکی از ادله‌ی مهمش قاعده‌ی لاضرر است، که در قاعده‌ی لاضرر مسئله‌ی غبن نیست تا بگویید که: در جایی که عنوان غبن صدق کند، خيار غبن هست و آنجایی که عنوان غبن صدق نکند، خيار غبن نیست.

قاعده‌ی لاضرر می‌گوید: در معامله‌ای که لزوم آن برای مشتری یا بایع ضرری باشد، شارع چنین معامله‌ای را لازم قرار نداده و اصالة اللزوم در چنین معامله‌ای وجود ندارد و این معامله متزلزل هست و از قاعده‌ی لاضرر تنها یک مورد استثناء شده و آن در جایی است که مشتری مغبون بر ضرر خود اقدام کند و عالم به ضرر باشد، که در اینجا دیگر قاعده‌ی لاضرر جریان ندارد، اما در غیر این مورد استثناء قاعده‌ی لاضرر جریان دارد و لذا در جایی که کسی بنای بر تسامح دارد، نمی‌توانیم بگوییم که: این عالم به ضرر است.

یک فرضش هم این است که احتمال بدهد که بایع بنا بر همان قیمت واقعی این جنس را به وی تحویل می‌دهد، اما عالم بر ضرر است، یعنی می‌داند که قیمت واقعی چقدر است، اما بایع به دو برابر قیمت واقعی به او می‌فروشد، که این بایع هم اقدام کرده و معامله را انجام می‌دهد.

پس خلاصه این شد که این قول پنجم که محورش بر این بود که در هر شخص معامله‌ای که بنای بر مسامحه باشد، خيار غبن وجود ندارد و در هر شخص معامله‌ای که بنای بر مسامحه نیست، خيار غبن هست، با این دو اشکال مرحوم شیخ (ره) همراه بود و لذا این قول وجهی ندارد.

وجهی برای استدلال بر نظریه پنجم

مرحوم شیخ (ره) فرموده: بله اگر دلیل خيار غبن را آیه **لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ** قرار دادیم، که در این آیه شریفه، هم به مستثنایش استدلال کرده‌اند و هم به مستثنی منه آن، یعنی هم به **لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ** و هم به **تَرَاضٍ مِنْكُمْ** و هم به **لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ**.*

مرحوم شیخ (ره) فرموده: اگر دلیلمان در خيار غبن این آیه، یا مستثنی و یا مستثنی منه باشد، می‌توانیم این آیه را به جایی که بنای بر مسامحه است تخصیص زده و بگوییم: در جایی که کسی بنای بر مسامحه دارد، مثلاً مشتری بنای بر مسامحه دارد و پول اضافه‌ای به بایع داد، دیگر تصرف این بایع در این پول دیگر اکل مال به باطل نیست و یا در جایی که بنای بر مسامحه دارد، چون رضایت محقق است، **تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ*** می‌گوید: همین که در معامله رضایت باشد، این کفایت می‌کند.

پس اگر دلیل را در خيار غبن این آیه **لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ*** قرار دادیم، می‌توانیم خيار غبن را به سبب این آیه به مورد مسامحه تخصیص بزنیم.

اما اگر دلیلمان در خيار غبن، قاعده‌ی لاضرر باشد، این قاعده تنها در جایی که علم به ضرر هست و اقدام بر ضرر می‌کند جریان ندارد، اما صورت مسامحه را قاعده‌ی لاضرر شامل می‌شود و می‌گوید: اگر کسی معامله‌ای انجام داد، که حتی در این معامله بنای بر مسامحه هم دارد، اما اگر بعد از معامله دید که ضرر به او وارد شده، این معامله لازم نیست.

1- عدم مخالفت با أصالة اللزوم

مرحوم شيخ در إبتداء فرموده: مسئله خالی از اشكال نیست و نمی‌توانیم به صورت کلی و بلافاصله فتوا بدهیم که خيار غبن در همه‌ی معاملات جریان دارد، برای اینکه یک جهت مسئله أصالة اللزوم است، که بالأخره در هر معامله‌ای بخواهیم بگوییم که: خيار غبن است، باید با أصالة اللزوم مخالفت کنیم.

اگر فقط در بيع بگوییم که: خيار غبن هست، تنها با أصالة اللزوم در بيع مخالفت کردیم، اما اگر در اجاره هم بخواهیم بگوییم که: خيار غبن است، با أصالة اللزوم در اجاره هم مخالفت کردیم و حتی الإمكان با أصالة اللزوم باید کنار آمد و با او مخالفت نکرد و لذا در دَوْران امر بین لزوم و تزلزل معامله گفتیم که: أصل اولی عبارت از لزوم معامله است، پس اصالت اللزوم به ما می‌گوید که: خيار غبن در سایر معاملات جریان ندارد.

2- إجماع یا شهرت فتواییه

جهت دیگر این است که یکی از ادله‌ی خيار غبن إجماع یا شهرت فتواییه بود، که معقد هم إجماع و هم شهرت در بيع است و در غير بيع نگفته‌اند که: إجماع بر جریان خيار غبن داریم.

3- عدم تعرض فقهاء به جریان خيار غبن در سایر معاملات

جهت سوم این است که فقهاء نسبت به جریان خيار غبن در سایر معاملات، یعنی در غير بيع، هیچ تعرضی ندارند، در حالی که وقتی خيار شرط را ملاحظه می‌کنیم، فقهاء همه در خيار شرط تصریح کرده‌اند که در بيع و غير بيع جریان دارد.

پس اینکه در خيار شرط، جریانش در غير بيع را بیان کرده‌اند، اما در خيار غبن نسبت به جریان و عدم جریانش در غير بيع حرفی نزده‌اند، خودش قرینه می‌شود که فقهاء خيار غبن را در غير بيع جاری نمی‌دانند.

اشکالی بر موید سوم

مرحوم شيخ(ره) فرموده: برخی اشکال کرده‌اند که شما خيار شرط را مؤید آوردید بر اینکه خيار غبن در غير بيع جریان ندارد، ما هم از آن طرف مؤید می‌آوریم که فقهاء در خيار مجلس تصریح کرده‌اند به اینکه خيار مجلس در غير بيع جریان ندارد، پس این تعرض نسبت به عدم جریان خيار مجلس در غير بيع، قرینه شود بر اینکه در جایی که متعرض نشده‌اند، خيار در غير بيع جریان دارد.

نقد و بررسی این اشکال

مرحوم شيخ(ره) جواب داده و فرموده: اینکه فقهاء در خيار مجلس این مسئله را گفته‌اند، این برای جواب از مخالفت بعضی از علمای عامه است، چون بعضی از علمای عامه قائل‌اند که خيار مجلس إختصاص به بيع ندارد، که اصحاب در جواب از آنها چنین مطلبی را گفته‌اند، و إلا این چنین مفهومی را که می‌خواهید بگیرید ندارد.

تا اینجا این طرف قضیه درست شد، که مؤیدات و شواهدی را بر عدم جریان خيار غبن در غير بيع آوردیم، حال از آن طرف هم وقتی به قاعده‌ی لاضرر نگاه می‌کنیم، این قاعده اختصاص به بيع ندارد و می‌گوید: هر جا حکم ضرری وجود دارد، آنجا لزوم معامله برداشته می‌شود. لذا قاعده‌ی لاضرر قرینه بر جریان خيار غبن در غير بيع است.

نظر شيخ(ره)

مرحوم شيخ(ره) فرموده: مجموعاً وقتی که ادله‌ی دو طرف را نگاه می‌کنیم، فدخله فيما عدا البيع لا يخلو عن قوة، که بالأخره می‌پذیرند که خيار غبن در غير بيع هم جریان دارد و این مسئله تمام می‌شود.

تطبيق عبارت

«و حكي عن بعض التفصيل بين كل عقد وقع شخصه على وجه المسامحة»، این قول پنجم در مسئله است که بین مصادیق و اشخاص هر عقدی تفصیل بدهیم، هر کسی که بیعی را انجام می‌دهد، آن یک شخصی از بيع است، صلح مصادیق و اشخاصی دارد، که هر کسی که صلحی انجام می‌دهد، آن یک شخصی از صلح است، حال بگوییم که: هر عقدی که شخص آن عقد بر وجه مسامحه واقع می‌شود، «و كان الإقدام على المعاملة فيه مبنياً على عدم الالتفات إلى النقص و الزيادة»، که إقدام بر آن عقد و معامله مبنی بر عدم التفات به نقص و زیاده باشد، «بيعاً كان أو صلحاً أو غيرهما»، حال بيع باشد یا صلح یا، «فإنه لا يصدق فيه اسم الغبن، و بين غيره.»، مفهوم غبن در آن جریان ندارد، برای اینکه در مفهوم غبن خدعه و فریب دخالت داشت، اما این مفهوم در اینجا دخالت ندارد، چون بنایشان بر مسامحه است، لذا خيار غبن در این مورد جریان دارد.

شيخ(ره) دو اشکال کرده؛ اشکال اول این است که «و فيه مع أن منع صدق الغبن محلّ نظر»، در این مورد صدق غبن محل إشکال است و غبن در جایی است که عنوان خدعه وجود دارد.

در اینجا درست است که بنا را بر مسامحه گذاشته، اما یقین به خدعه هم ندارد، پس چه بسا بگوییم که: عنوان غبن در اینجا صدق می‌کند، اما آنچه جلوی صدق مفهوم غبن را می‌گیرد، علم به غبن و خدعه است، یعنی در جایی که می‌داند که مثلاً به دو برابر قیمت می‌فروشد و باز هم اقدام کرده، چه بسا بگوییم که غبنی وجود ندارد، چون خدعه‌ای نیست، اما در جایی که بنای بر مسامحه دارد، باز هم عرفاً عنوان غبن صدق می‌کند.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) آنچه که جلوی عنوان غبن را می‌گیرد، علم به خدعه است، اما اینکه الآن علم به خدعه ندارد، بلکه می‌گوید: ممکن است که غبن باشد و بنا هم دارد بر اینکه اگر بود، بعداً کاری نداشته باشد و معامله را به هم نزنند.

به عبارت دیگر در جایی که بنای بر مسامحه است، فرقی با جایی که بنا بر مسامحه نیست، این است که در هر دو بالأخره فی الواقع احتمال ضرر وجود دارد، اما در یکی دیگر بعداً مقابله کرده و از خيار استفاده می‌کنم، اما در دیگری می‌گوید: مسامحه می‌کنم و کاری ندارم، اما باز هم عنوان غبن در هر دو صدق می‌کند.

اشکال دوم این است که «أنّ الحكم بالخيار لم يعلّق في دليل على مفهوم لفظ «الغبن» حتّى يتّبع مصاديقه»، حکم به خيار در دلیلی بر لفظ غبن معلق نشده و در ادله‌ای که برای خيار غبن بیان کردیم، کلمه‌ی غبن نبود، تا مصادیق آن دنبال شود، که ببینیم کجا صدق غبن می‌کند و کجا نمی‌کند.

تنها در یک دلیل که روایت «غبن المسترسله صحت» بود لفظ غبن آمده بود، که آن هم دلیل روشنی خیلی نبود و در آن إجمال وجود داشت، بلکه عمده در ادله‌ی خیار غبن یکی إجماع بود و دیگری قاعده‌ی لاضرر، پس این غبن را از کجا آوردید؟ شیخ(ره) فرموده: «فإن الفتاوى مختصةً بغبن البيع»، در فتاوی فقهاء تعبیر به غبن بیع آمده است.

«و حدیث نفی الضرر عامٌ»، و لاضرر هم عمومیت دارد، یعنی اختصاص به بیع ندارد، «لم یخرج منه إلا ما استثنی فی الفتاوی من صورة الإقدام على الضرر عالمًا به»، که از این لاضرر تنها آنچه که در فتاوا استثناء شده، خارج شده است، که آن صورت إقدام بر ضرر در حال عالم به ضرر است.

شیخ(ره) خواسته بفرمایند: ما باشیم و قاعده‌ی لاضرر، چون قاعده‌ی لاضرر عام است، هم در بیع می‌آید و هم در غیر بیع و آنچه هم که از قاعده‌ی لاضرر استثناء شده، صورت علم به ضرر است، لذا در صورتی که کسی احتمال ضرر هم بدهد باز قاعده‌ی لاضرر جریان دارد، بنابراین با بناء بر مسامحه قاعده‌ی لاضرر از میدان خارج نمی‌شود و قاعده‌ی لاضرر در این فرض می‌گوید که: این معامله لازم نیست و خیار غبن وجود دارد.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) یعنی مورد و معقد فتاوی و إجماع فقهاء غبن در بیع است و فرموده‌اند که: اگر در بیعی غبن واقع شد، خیار غبن وجود دارد و دلیلش هم همان تتبع است، که بعداً ایشان می‌فرمایند که: معقد إجماع هم اختصاص به بیع دارد.

«نعم، لو استدللّ بآية التجارة عن تراضٍ أو النهي عن أكل المال بالباطل»، این استدراک است، یعنی با لاضرر نتوانستیم کمکی به این قول کنیم، بلکه لاضرر در مقابل این قول پنجم بود، اما اگر به آیه [*يَجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ*](#) یا [*وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ*](#) استدلال کنیم، «أمكن اختصاصهما بما إذا أقدم على المعاملة محتملاً للضرر مسامحاً في دفع ذلك الاحتمال»، این عبارت از عبارت‌هایی است که یک مقداری محشین مکاسب در حیث و بیس افتاده‌اند که عبارت را چگونه معنا کنند، بعضی هم سه چهار کلمه در اینجا در تقدیر گرفته‌اند.

مقصود شیخ(ره) این است که اگر دلیل خیار غبن این آیه باشد، فرق این آیه با قاعده‌ی لاضرر این است که در قاعده‌ی لاضرر، در جایی که احتمال ضرر هست و بنای بر مسامحه است، از مصادیق غبن خارج نمی‌شود، اما در این آیه، جایی که احتمال ضرر هست و بنای بر مسامحه است تخصیص می‌خورد، چون در جایی که کسی محتملاً لاضرر اقدام می‌کند دیگر [*يَجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ*](#) هست و اکل مال به باطل نیست، چون خودش بنای بر مسامحه دارد، در نتیجه دیگر خیار غبن وجود ندارد.

حال این مقصود را چگونه از این عبارت استفاده کنیم؟ فرموده: «أمكن اختصاصهما بما إذا أقدم على المعاملة»، اگر به این آیه برای خیار غبن استدلال شود، اختصاص دارد به آن موردی که بر معامله إقدام کرده و محتمل الضرر است، یعنی احتمال می‌دهد که یک ضرری باشد، اما مسامحه کرده است «محتملاً للضرر مسامحاً في دفع ذلك الاحتمال»، یعنی در مقام این نیست که احتمال ضرر را از بین ببرد، بلکه آیه‌ای که برای خیار غبن می‌آوریم، اختصاص به این مورد دارد و ظاهرش این است که یعنی خیار غبن فقط در همین مورد است، در حالی که مقصود شیخ(ره) این است که خواسته بگوید: اگر به آیه در خیار غبن استدلال کردیم، در این مورد خیار غبن نیست، و لذا عرض کردیم که بعضی بین «إختصاصها» و بین «بما إذا اقداما» تقدیری گرفته و الفاظی را آورده‌اند، که به نظر می‌رسید که نیازی به این تکلفات و تقدیرها نیست.

کلمه‌ی إختصاص در اینجا به معنای تخصیص است و در خود مکاسب هم مواردی وجود دارد که اختصاص به معنای تخصیص آمده، لذا «و أمكن إختصاصها» یعنی ممکن است که آیه را تخصیص زده و بگوییم: آیه که از آن خیار غبن استفاده می‌شود، به این مورد که بنای بر مسامحه دارد تخصیص می‌خورد و دیگر خیار غبن در آن وجود ندارد.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) البته تخصیص اصطلاحی هم نیست، بلکه خارج از مورد آیه است و یک چیزی شبیه تخصص است، چون وقتی می‌گوییم که: کسی بنای بر مسامحه دارد، عنوان ***بِجَارَةٍ عَنْ تَرَاضٍ*** صدق می‌کند، لذا شبیه نتیجه‌ی تخصص می‌شود.

«و الحاصل: أَنَّ المسألة لا تخلو عن إشكالٍ»، حاصل مسئله این است که مسئله خالی از اشکال نیست، که اشکال همیشه دو طرف دارد؛ یعنی هم شواهدی بر عمومیت داریم و هم شواهدی بر عدم عمومیت، «من جهة أصالة اللزوم»، اما شاهد بر عدم عمومیت، یعنی عدم خیار غبن در معاملات دیگر از جهت أصالة اللزوم است، که توضیح دادیم، «و اختصاص معقد الإجماع و الشهرة بالبيع»، و اختصاص معاهد اجماع و شهرت در بیع است، «و عدم تعرّض الأكثر لدخول هذا الخيار في غير البيع كما تعرّضوا لجريان خيار الشرط»، اکثر فقهاء متعرض دخول این خیار در غیر بیع نشده‌اند، در حالی که در خیار شرط متعرض شده‌اند که در غیر بیع جریان دارد.

«و تعرّضهم لعدم جريان خيار المجلس في غير البيع»، و در خیار مجلس متعرض عدم جریانش در غیر بیع هستند، که مفهومش این می‌شود که اگر در غیر خیار مجلس متعرض نشده‌اند، معلوم می‌شود که غیر خیار مجلس در غیر بیع جریان دارد، که شیخ (ره) جواب داده و فرموده: «لكونه محلّ خلافٍ لبعض العامة في بعض أفراد ما عدا البيع»، تعرض و بیان فقهاء بر عدم جریان خیار مجلس در غیر بیع برای این است که جریان خیار مجلس در غیر بیع محل خلاف با بعضی از عامه است، اما بین علمای خاصه هیچ خلاقی نیست، که خیار مجلس اختصاص به بیع دارد، اما بعضی از عامه گفته‌اند که: در غیر بیع هم می‌آید.

پس اینکه فقهاء متعرض عدم جريان خيار مجلس در غير بيع شده‌اند، برای جواب عامه است، «فلا يدلّ على عموم غيره لما عدا البيع»، لذا دلالت بر عموم در غیر خیار مجلس که شامل غیر بیع هم بشود ندارد، تا در اینجا شاهد عدم جریان خیار غبن در غیر بیع باشد.

«و من دلالة حديث نفي الضرر على عدم لزوم المعاملة المغبون فيها»، این شاهد بر عمومیت است، که لاضرر خیار غبن را در خصوص بیع نمی‌گوید، بلکه می‌گوید: در هر معامله‌ای، چه بیع، چه صلح و چه اجاره و ... که کسی در آن مغبون شود، آن معامله لازم نیست.

«و لو في صورة امتناع الغابن عن بذل التفاوت»، در قاعده‌ی لاضرر گفته‌اند که: به حسب قاعده‌ی لاضرر در ابتدا غابن باید ما به التفاوت را بدهد، یعنی لاضرر از ابتدا نمی‌گوید که: مغبون مختار است که معامله را به هم بزند، بلکه لاضرر می‌گوید: کسی حق ندارد ضرر وارد کند، پس غابن باید ما به التفاوت را بدهد، اما اگر از پرداخت امتناع کرد، آن وقت می‌توانید معامله را به هم بزنید، پس نتیجه این شد که ولو قاعده‌ی لاضرر به حسب اولی می‌گوید: ما به التفاوت را بگیر، اما بالأخره نتیجه این شد که چه بایع امتناع کند از بذل تفاوت و چه موافقت بر بذل تفاوت داشته باشد، این معامله لازم نیست و مغبون خیار دارد.

«و قد استدللّ به الأصحاب على إثبات كثيرٍ من الخيارات»، أصحاب به این حدیث لاضرر برای اثبات کثیری از خيارات استدلال کرده‌اند، پس نتیجه این می‌شود که «فدخوله فيما عدا البيع لا يخلو عن قوّة»، این فتوای شیخ (ره) است که دخول خیار غبن در غیر بیع خالی از قوت نیست.

«نعم، يبقى الإشكال في شموله للصورة المتقدمة»، در شمول خیار غبن نسبت به آن صورت متقدمه این اشکال باقی می‌ماند، «و هي ما إذا علم من الخارج بناء شخص تلك المعاملة بيعاً كان أو غيره على عدم المغالبة و المكايسة من حيث المالية»، که از خارج بدانیم که در این معامله، بنایش بر عدم مغابنه و مکایسه از حیث مالیت است. مکایسه از کیس است، که «المؤمن كیس»، که اگر بدانیم شخص در معامله‌ای، بنایش بر عدم مغابنه و مکایسه است، نتیجه‌اش این می‌شود که در این معامله یک تسامحی

وجود دارد و مشتری می‌خواهد یک چیزی را تهیه کند، ولو اینکه قیمتش چند برابر باشد، که شیخ(ره) فرموده: ادله‌ی خیار غبن شامل چنین موردی نمی‌شود.

«كما إذا احتاج المشتري إلى قليلٍ من شيءٍ مبتذلٍ»، مثلاً در جایی که شیء پستی را می‌خواهد بخرد، یعنی یک شیء ناچیزی را می‌خواهد تهیه کند، «لحاجةٍ عظيمةٍ دينيةٍ أو دنيويةٍ»، اما حاجت عظیم دینی یا دنیوی دارد، مثلاً فرض کنید که می‌خواهد طوافش انجام دهد و می‌خواهد یک دمپایی بسیار پاکی، که از هر جهت تمیز است تهیه کند، لذا بایع دمپایی مثلاً صد تومانی را به دو سه برابر قیمت می‌فروشد و این مشتری هم در این معامله بنایش بر این نیست که آن کیاست خودش را اِعمال کند و چون یک حاجت عظیمه‌ی دینیه دارد، به این چیزها دیگر توجهی ندارد.

حاجت دنیویه هم مثل کسی که مهمانی دارد و الآن فرضاً به یک قاشق نیاز پیدا کرده و حاضر است که این قاشق را به دو سه برابر قیمت واقعی‌ه هم بگیرد.

«فإنه لا يلاحظ في شرائه مساواته للثمن المدفوع بإِزائه»، که مشتری در این گونه موارد، در شرع این شیء مبتذل ملاحظه نمی‌کند که آن شیء با ثمن مدفوع مساوی هست یا نه.

نظر شیخ(ره) این است که «فإن في شمول الأدلة لمثل هذا خفاءً، بل منعاً، والله العالم.»، اینکه بگوییم: ادله‌ی خیار غبن حتی در چنین موردی هم جریان دارد، این برای ما محرز نیست و در شمولش خفاء است، بلکه منع است و ما نمی‌توانیم قبول کنیم ادله شامل این موارد هم می‌گردد، مگر اینکه از راه عدم قول به فسخ وارد شویم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين